

تعاملات و تقابلات اقوام گیل و دیلم با دولت ساسانی (۲۲۴-۶۵۱ م)

حسن کهنسال*، عباس پناهی

استادیار گروه ایران شناسی دانشگاه گیلان؛ استادیار گروه گیلان شناسی، دانشگاه گیلان

تاریخ دریافت: (۱۳۹۷/۰۳/۱۹) تاریخ پذیرش: (۱۳۹۷/۰۷/۳۰)

Interactions and Confrontations of Guil and Deylam Tribes
with Sassanid Government (224-651)

Hassan Kohansal, Abbas Panahi

Assistant Professor Of the Department Iranian Studes, University Of Guilan
Assistant Professor Of the Reserch Institute of Guilan Studies, University Of Guilan

Received: (2018/06/09)

Accepted: (2018/10/22)

Abstract

Although Guilaniyan and Deylamian, as the most important tribes residing the plain and mountainous regions in the south of Caspian Sea, were tediously subjugated by Sassanids during their early establishment of their government, their relations were accompanied by many rises and falls during the Sassanid government. The current research paper proposes that Sassanids, considering the war force of Deylamian, intended to take advantage of the war skills of these tribes in their wars with Romans and their other opponents and enemies. But, with their military dependency on these tribes, they attempted in their programs to keep Guilan and Deylam regions as parts of Sassanid kingdom. The present study aims at analyzing the convergence and divergence reasons of Deylamian and Guilaniyan to and from Sassanids in their political relations and battles. The present study makes use of a descriptive-analytical method based on library data. In regard of the Sassanids relations with Gil and Deylam tribes, the authors try finding an answer to the question as to what policies have been adopted by the Sassanids in respect to Deylamian and Guilaniyan considering the importance of them in the military and political structure of Sassanid government. The study results indicated that Sassanids envisioned Deylamian as warriors the domination over and deployment of which in their military structure could strengthen their military might and superiority.

Keywords: Sassanids, confrontation, interaction, Deylam, Guilan.

چکیده

با وجود اینکه گیلانیان و دیلمیان به عنوان یکی از مهم‌ترین اقوام ساکن مناطق جلگه‌ای و کوهستانی جنوب دریای کاسپین در آغاز حکومت ساسانیان با سرسختی حاضر به اطاعت از آنان شدند، اما در طول دوران حکومت ساسانیان، مناسباتشان با فراز و فرودهایی همراه بوده است. فرضیه مقاله پیش‌رو این است که ساسانیان با توجه به نیروی جنگی دیلمیان، سعی داشتند از مهارت این اقوام در جنگ‌های خود با رومیان و سایر مخالفان و دشمنان‌شان سود جویند؛ اما با وجود وابستگی نظامی به این اقوام، آنان در برنامه‌های خود تلاش داشتند سرزمین گیلان و دیلم به‌عنوان بخشی از شاهنشاهی ساسانی باقی بماند. هدف پژوهش حاضر، تجزیه و تحلیل دلایل همگرایی و واگرایی دیلمیان و گیلانیان با ساسانیان در مناسبات سیاسی و نبردهای آنان بوده است. روش پژوهش مطالعه حاضر با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر داده‌های کتابخانه‌ای است. نگارندگان در مناسبات ساسانیان با اقوام گیل و دیلم درصدد پاسخ دادن به این پرسش‌اند که با توجه به اهمیتی که دیلمیان و گیلانیان در ساختار سیاسی و نظامی عصر ساسانی داشتند، ساسانیان چه سیاستی در برابر دیلمیان و گیلانیان اتخاذ نمودند؟ نتیجه این پژوهش نشان می‌دهد که ساسانیان، دیلمیان را به چشم جنگجویانی می‌دیدند که تسلط و به‌کارگیری آنان در ساختار نظامی‌شان موجب تقویت توان نظامی و برتری آنان می‌شد.

کلیدواژه‌ها: ساسانیان، تقابل، تعامل، دیلم، گیلان.

۱. مقدمه

سرزمین گیلان به جهت شرایط ویژه اقلیمی و همچنین به دلیل واقع شدن در کمربند سبز شمال ایران، همواره سرزمینی پرجاذبه، رمزآمیز و گاه برای مدعیان قدرت و ستیز، دلهره‌آور بود. گستردگی گوراب‌ها (مرداب‌ها)، جنگل‌ها و عوامل طبیعی دیگر، موجب شکل‌گیری شیوه خاصی از زندگی انسانی در این سرزمین شده است که در مجموع این پهنه را از سایر نقاط ایران متمایز نموده است. همین ویژگی‌ها در گذر زمان موجب شده است تا این سرزمین به طور مستقیم کمتر از سایر نقاط ایران مورد هجوم قرار گیرد. حکومت‌های عصر باستان براساس گزارش‌های تاریخی، سعی در تعامل با مردم گیل و دیلم داشتند و صرفاً با اطاعت ظاهری مردمان این دیار در امور داخلی‌شان مداخله نمی‌کردند. سرزمینی که در *اوستا* - کتاب دینی زرتشتیان - «ورن» نامیده شده است و امروزه گیلان نامیده می‌شود، در گذشته به دو بخش جلگه و کوهستان تقسیم می‌شد. بخش جلگه‌ای را گیلان و اقوام ساکن در آنجا را گیل و بخش کوهستانی را دیلمان و اقوام ساکن در آنجا را دیلم می‌نامیدند. در دوره ساسانیان، تیره دیلم بزرگ‌تر و معروف‌تر از تیره گیل بود و از این‌رو، سراسر منطقه به‌نام تیره بزرگ‌تر، دیلمان نامیده می‌شد. دایره و قلمرو سکونت این دو قوم بزرگ گیلانی همواره متفاوت از یکدیگر بوده است. گیل‌ها همواره از ساکنان قلمرو جلگه گیلان بوده‌اند، در حالی که دیلمیان در بخش‌های کوهستانی این سرزمین از شرق سفیدرود تا چالوس پراکنده بودند و تحت تابعیت حکومت‌های کوچک محلی بوده‌اند. از نظر سیاسی نیز

دیلمیان از سابقه و قدمت بیشتری در تاریخ برخوردار بوده‌اند. آنان همواره در طول تاریخ به عنوان یکی از مدعیان اصلی قدرت و حکومت در البرز شمالی شناخته شده‌اند؛ در حالی که گیل‌ها عموماً پس از اسلام و بعد از ضعف سیاسی و نظامی دیلمیان در تاریخ آشکار شده‌اند.

طوایف گیل و دیلم همواره در طول تاریخ اقوامی جنگجو و بی‌باک و همیشه خواهان حفظ استقلال سیاسی سرزمین خود بودند. در دوران ساسانیان، به دلیل نفوذ اشرافیت ساسانی در سرزمین دیلم، استقلال آنها به خطر افتاد. بنابراین، هرگاه فرصت می‌یافتند، علیه حکومت مرکزی دست به شورش می‌زدند، یا از مخالفان داخلی آنها حمایت و پشتیبانی می‌کردند. با این وجود، در این دوره نیز مانند دوره‌های گذشته، زمانی که کشور با خطر تهاجم خارجی روبه‌رو می‌گشت، به‌طور داوطلبانه در سپاه پادشاهان ساسانی حضور می‌یافتند و یکی از ارکان اصلی سپاه ساسانیان را تشکیل می‌دادند؛ زیرا اقوام گیل و دیلم نقش مؤثری در نیروی پیاده نظام ساسانیان ایفا می‌کردند. در پژوهش حاضر سعی شده است با مراجعه به منابع معتبر تاریخی و تحقیقات جدید، نقش سیاسی - نظامی اقوام گیل و دیلم با ساسانیان بررسی شود.

یکی از عوامل تعیین‌کننده نحوه مناسبات گیلانیان با حکومت‌های ایرانی، عامل جغرافیا بود. گیلانیان و دیلمیان با تکیه بر موقعیت ژئوپلیتیک خاص گیلان به نحوه ارتباط خود با ساسانیان سر و سامان می‌بخشیدند و از این موقعیت استراتژیکی به نفع خود سود می‌جستند. آنان در مناسبات خود با حکومت‌های مرکزی، در صورت عدم تأمین

حاکمان دیلم کاسته شد و به جای آنان حاکمان جلگه گیلان قدرت را در دست گرفتند، بسیار وسیع بوده است. این سرزمین از سمت شرق به مازندران (چالوس)، از غرب به سفیدرود، از جنوب به البرز جنوبی و قزوین و از شمال به دریای کاسپین گسترده شده بود (پناهی، ۱۳۸۹: ۲۳). در دوره ساسانیان، محدوده دیلم بیشتر به سمت شرق گسترش یافته بود و کوه‌های روبنچ، فاذوسبان، قارن و جرجان را هم شامل می‌شد و دیلمیان در قسمت غربی کوهستان‌های جنوبی دریای کاسپین زندگی می‌کردند (ایمانپور؛ مهرابی، ۱۳۹۴: ۱۸). با توجه به گستردگی سرزمین دیلم و قدمت آن و سکونت اقوام کهن دیلمی در این سرزمین، این قوم نقش مؤثری در مناسبات سیاسی داخلی و خارجی ایران داشتند. گیلانیان و دیلمیان به تأثیر از موقعیت جغرافیایی خود، به تحکیم منافع خود در برابر مخالفان سیاسی و نظامی‌شان می‌پرداختند. در یک رویکرد کلی، مهم‌ترین عاملی که موجب توجه ویژه ساسانیان به دیلمیان در شمال ایران گشت، توانایی نظامی دیلمی‌ها و مهارت‌های ویژه آنان در نبردهای نظامی بوده است.

مناسبات سیاسی و نظامی ساسانیان با اقوام تالش، گیل و دیلم از آغاز تشکیل این حکومت تا میانه‌های سلطنت‌شان، نه تنها تحت تأثیر منافع سیاسی و نظامی دو طرف بود، بلکه این روابط تحت تأثیر تحولات سیاسی حکومت ساسانیان در مرزهای غربی و همچنین ایجاد ثبت در مناطق مرکزی ایران نیز بوده است. بر اساس گزارش کارنامه اردشیر بابکان، هنگام نبرد تاریخی اردوان پنجم با اردشیر اول، اردوان از نواحی ری، دماوند،

منافع‌شان، سیاست خود را بر مبنای واگرایی تغییر می‌دادند. با توجه به این موضوع، هدف از پژوهش حاضر، تجزیه و تحلیل دلایل همگرایی و واگرایی دیلمیان و گیلانیان با ساسانیان در مناسبات سیاسی و نبردهای آنان بوده است. برای نیل به این هدف تلاش شده است تا با استفاده از روش تاریخی به شیوه توصیفی - تحلیلی و بر اساس شواهد و مدارک موجود و دیدگاه‌های پژوهشگران، موضوع پژوهش مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد.

۲. کارکرد سیاسی - نظامی اقوام گیل و دیلم از آغاز تا اواسط دوره ساسانیان

دیلمی‌ها به لحاظ تاریخی، از پیشینه و قدمتی کهن برخوردارند. نخستین بار در قرن دوم پیش از میلاد، پولیبیوس به دیلمی‌ها اشاره کرده است. دیلم معنای دقیق‌تر آن «دِلوم» و به فارسی «دیلم» و جمع آن دیلمان و به عربی «الدیلَم» نامیده می‌شود. نام دیلم چنان شهرت داشت که حتی در نوشته‌های آئین مارسلن، مورخ دوره ساسانی، از دریای هیرکانیه با نام دریای دیلم نیز نام برده شده است (ایمانپور؛ مهرابی، ۱۳۹۴: ۱۸). در اوستا دیلم به صورت وَرَن آمده است. بنا بر توصیفات اوستا، وَرَن همان سرزمین گیل و دیلم است. گیلان را منسوب به مردم گِل می‌دانند. گیل یا گل نام همان قومی است که جغرافی دانان باستانی، مانند استرابو، از آن به عنوان گله یاد کرده است و جایگاه آنان را در گیلان تعیین کرده‌اند که در دوره ساسانیان به آن دیلمستان می‌گفتند (همان: ۱۷).

به لحاظ جغرافیایی، گستره سرزمین دیلم از عصر باستان تا سده‌های میانه، زمانی که از قدرت

دیلمان و پتسخوارگر^۱ نیروی گرانی فراهم آورد
(کارنامه اردشیر بابکان، ۱۳۶۹: ۴۴). چنان‌که در شاهنامه

فردوسی نیز به این موضوع اشاره شده است:

چو آگاهی آمد سوی اردوان
دلش گشت پر بیم و تیره روان
ز گیل و ز دیلم بیامد سپاه
همی گرد لشکر برآمد به ماه

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۱/۱۱۹۲).

بلعمی در مورد کیفیت و چگونگی حادث شدن
جنگ بین اردوان پنجم اشکانی و اردشیر اول
ساسانی و همچنین استفاده از نیروی جنگی گیل و
دیلم بیان می‌کند:

و باز اردوان [به سوی] ملک جبال و دیلم کس
فرستاد... (بلعمی، ۱۳۸۹: ۱/۶۰۳).

ابوعلی مسکویه نیز اشاره‌ای کوتاه به این ماجرا
دارد (مسکویه، ۱۳۶۹: ۴۹/۱). پس از شکست اردوان
پنجم (۲۱۳-۲۲۴م) - آخرین پادشاه اشکانیان - در
برابر اردشیر بابکان - بنیانگذار سلسله ساسانیان - و
کشته شدن او که به سقوط سلسله اشکانی انجامید،
اردشیر به سرکوب کردن وابستگان و دست-
نشانندگان حکومت پیشین پرداخت. اردشیر پس از
شکست اردوان پنجم، به نابودی و حذف خاندان-

های کهن اقدام نکرد، بلکه از آنها در حکومت
جدید استفاده نمود. وی گشنسب را که پس از
اردوان از همه نیرومندتر بود، به سبب وطن‌دوستی
و هواخواهی‌اش، از شاهان پارس، بر فرمانروایی
منطقه «پتسخوارگر» که در این زمان شامل گیلان و
دیلمستان و طبرستان بود، ابقا کرد (ایمانپور؛ مهربانی،
۱۳۹۴: ۲۰). در نتیجه ولایت پتسخوارگر در دست
گشنسب (تنسر، هیربد هیربدان اردشیر، در نامه
خود او را شاه و شاهزاده طبرستان، پتسخوارگر،
گیلان، دیلمان، رویان و دماوند خوانده بود) از
تعدی اردشیر در امان ماند (نامه تنسر، ۱۳۵۴: ۴۸). به
نظر می‌رسد گشنسب، بعد از شاه، بیشترین قدرت
را در کشور در دست داشته است. او به برخی از
اقدامات اردشیر به دیده انتقاد می‌نگریسته و در
نامه‌ای به تنسر از او خواسته است که دلیل چنین
اقداماتی برای او بیان گردد (ایمانپور؛ مهربانی،
۱۳۹۴: ۲۰). از دلایل مهم مخالفت گشنسب با اردشیر،
انحراف دینی اردشیر از دین زرتشتی بود. گشنسب
معتقد بود اردشیر نوعی بدعت در دین ایجاد نموده
است. از نظر شاه گیلان این اقدام اردشیر ارتداد از
دین زرتشتی به شمار می‌رفته است (دریایی، ۱۳۸۳:
۶۱). با وجود همه این اختلاف‌های دینی و سیاسی،
گشنسب به حضور اردشیر رفت و تاج و تخت
خود را تسلیم او نمود. اردشیر نیز، چنان‌که شایسته
مقامش بود، از احترام به او مضایقه نکرد و وی را
در مقام خود باقی گذاشت (نامه تنسر، ۱۳۵۴: ۴۹؛
ابن‌اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱/۱۴-۱۵، ۴۱).

ابن‌اسفندیار به این علت گشنسب را مورد لطف
اردشیر دانسته است که اجداد گشنسب آن ولایت
را به قهر و غلبه از نایبان اسکندر گرفته بودند و به-

۱. اصل کلمه «پدشخوارگر» بوده است که در اوستائی
«پدشخوارگریا» تلفظ می‌شد و آن نام سلسله جبال جنوبی طبرستان
بوده است (مینوی، ۱۳۵۴: ۱۲۳). دهخدا درباره پتسخوارگر نوشته
است: «نام سلسله جبال از دره خوار ری تا سوادکوه و دماوند و
سلسله البرز تا رودبار قزوین» (دهخدا، ۱۳۶۵: ۱۲/۱۲۱). براساس
گزارش ابن‌اسفندیار، حدود فرشواذگر (پتسخوارگر) آذربایجان،
طبرستان، گیل، دیلم، ری، قوش، دامغان و گرگان بوده است و این
حدود برای نخستین بار توسط منوچهر (شاه پیشدادی و نوه فریدون
پادشاه اساطیری ایران) پدید آمد (ابن‌اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱/۵۶).

از این رو، می توان گفت که اردشیر در چنین موقعیتی درگیری با گشنسب را به صلاح ندانسته و تنها به حضور او و اظهار اطاعتش رضایت داده بود. براساس گزارش ابن اسفندیار، دوام حکومت خاندان گشنسب تا دوره فیروز ساسانی بوده است و پس از آنکه قباد به پادشاهی رسید، فرمانروایی آن مناطق را به پسر ارشد خود کاووس (کیوس) واگذار کرد (همان جا). اما همان طور که در منابع تاریخی اشاره شده است، پس از آنکه شاپور اول، فرزند اردشیر اول، به پادشاهی رسید، گیل ها و دیلمیان سر به شورش برداشتند. شاپور شخصاً به سرزمین دیلم لشکر کشید و آنها را مطیع نمود (کرستن سن، ۱۳۸۷: ۲۴۵)؛ آنگاه، فرزند خود بهرام اول را با عنوان «گیلان شاه» به حکمرانی آن نواحی منصوب کرد. عنوان «گیلان شاه» برای بهرام اول در متن کتیبه ای که شاپور بر دیواره بنای کعبه زرتشت در نقش رستم نگاشته بود، دیده می شود (اکبری، ۱۳۸۲: ۵۱). پیگولوسکایا نیز از این واقعه یاد کرده و

نوشته است:

نام های اقوام ساکن کرانه جنوبی دریای کاسپین در مأخذ سریانی آمده است. ولی در مأخذ مذکور نام ها از شرق به غرب نیامده، بلکه از غرب به شرق ذکر شده است. در مأخذ سریانی نخست نام گیلان و پس آنگاه به ترتیب نام های دیلمان و گرگان آمده است. این سرزمین ها از سوی شاپور به اطاعت درآمدند. در نوشته ها از قاطعیت و سخت گیری شاپور سخن رفته است. ورهران، فرزند شاپور اول، که همان بهرام اول شاهنشاه ساسانی است، در زمان حیات پدر و پیش از آنکه جانشین گردد، فرمانروای گیلان و سرزمین های کرانه دریای کاسپین بود و عنوان «گیلان شاه»

شیوه پادشاهان پارس حکمرانی می کردند (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱/ ۱۴). اما با توجه به حضور سپاهیان گیل و دیلم در لشکر اردوان، این نکته به تنهایی نمی تواند دلیل مدارای اردشیر با گشنسب بوده باشد. سلسله اشکانی به صورت ملوک الطوائفی اداره می شد و اشکانیان دارای سپاه منظم نبودند. هر چند ملوک الطوائف قلمرو خود را به صورت خودمختار اداره می کردند، هنگام وقوع جنگ، پادشاه را با سپاه و سرباز یاری می رساندند. بنابراین، ایالت پتسخوارگر تحت شرایطی در حوزه نفوذ اشکانیان قرار داشت و گشنسب نیز از بازماندگان اشرافیت اشکانی و به عبارتی، شاهزاده ای اشکانی بوده است. از این رو، موقعیت طبیعی و جغرافیایی این خطه از کشور، یکی دیگر از دلایل عدم تعدی اردشیر به این سرزمین بوده است. پیرنیا نیز به این موضوع اشاره کرده است. او پس از اشاره به کشته شدن بسیاری از شاهزادگان اشکانی توسط اردشیر، نوشته است:

فقط در جاهای بسیار کمی به واسطه استحکام مواقع، شاهزادگان اشکانی باقی ماندند و اردشیر با آنها مماشات نمود، مثل جسنف در طبرستان (پیرنیا، ۱۳۸۷: ۱۸۶).

علاوه بر موقعیت جغرافیایی پتسخوارگر، مشغولیت اردشیر در یکپارچه نمودن ایران و تثبیت حکومت خود و نیز نبرد با روم از دلایل دیگر مدارای او با گشنسب بوده است. ابن اسفندیار می نویسد:

بعد مدتی که عزیمت روم مصمم کرد او را بازگردانید و طبرستان و سایر بلاد پتسخوارگر بدو ارزانی داشت (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱/ ۱۴).

داشت (پیگولوسکایا، ۱۳۷۷: ۲۲۷).

پس از این واقعه، شاپور اول از نیروی نظامی گیل‌ها و دیلمیان در کنار سواره‌نظام خود در نبرد با رومی‌ها بهره برد که طی آن، والرین، امپراتور روم، به اسارت شاپور درآمد. سواره‌نظام نیروی عمده سپاه ساسانیان را تشکیل می‌داد که مرکب از نجیب‌زادگان از طبقه اسواران بودند که در میدان جنگ اولین مقام را داشتند. با این وجود، گیل‌ها و دیلمیان در شمشیرزنی، خنجرگزاری و کمان‌کشی مهارت بیشتری داشتند (نفیس، ۱۳۸۳: ۳۵-۳۶). پس از این واقعه، گروه زیادی از دیلمیان وارد ارتش ساسانی شدند. همچنین، دیلمیان در لشکرکشی‌های ساسانیان به گرجستان نیز متحد آنها بودند (چوچکو، ۱۳۸۸: ۳۰؛ بوسه، ۱۳۷۹: ۴/۲۱۸). علاوه بر گرجستان، نام قوم گیلک در نبرد با ارامنه برده شده است. پورشریعتی نوشته است: در جنگ یزدگرد اول علیه ارامنه، مهرنرسی سپاهش را از نواحی مختلف گردآورد که در میانشان از گیلک (Gelk) یاد شده است. به عقیده پورشریعتی، گیلک‌ها همان گیلانیان بوده‌اند (پورشریعتی، ۱۳۹۶: ۷۱).

بنابراین می‌توان گفت که گیلان و دیلمان پس از مرگ اردشیر از حوزه نفوذ خاندان گشنسب^۱ خارج شده بود. در حقیقت، حکومت کرانه‌های جنوبی دریای کاسپین از زمان سلطنت شاپور اول به خاندان ساسانی منتقل گشته بود. به همین علت است که در طول تاریخ ساسانیان، بارها شاهد وقوع شورش‌هایی از جانب دیلمیان علیه حکومت

مرکزی می‌باشیم. به اعتقاد نفیسی، گیلان و دیلمان به دلیل اهمیتی که اقوام گیل و دیلم در لشکرکشی‌ها و جنگ‌ها داشته‌اند، به اقطاع و تیول به شاهزادگان نزدیک داده می‌شد و خراج از این دو ناحیه گرفته نمی‌شد (نفیسی، ۱۳۸۳: ۳۶۸). پورشریعتی با استناد به یادداشت‌های فردیناند یوستی بر این باور است؛ برای مدتی پس از سقوط خاندان گشنسب، طبرستان و گیلان در اختیار خاندان کارن قرار گرفته بود (پورشریعتی، ۱۳۹۶: ۱۲۹). از مهم‌ترین چهره‌هایی که از او نام برده می‌شود، زرمهر (۵۳۷-۵۵۸م) و برخی دیگر از شخصیت‌های این خاندان را می‌توان نام برد (همان: ۱۳۰).

در دوران پادشاهی بهرام اول، هیچ‌گونه ناآرامی از جانب اقوام گیل و دیلم در منابع تاریخی گزارش نشده است؛ با این وجود، به نظر نمی‌رسد که نفوذ ساسانیان در آن سامان از میان رفته بوده باشد. دلیل آن می‌تواند وفاداری گیل‌ها و دیلمیان به فرمانروای خود - که تا پایان عمر عنوان «گیلان‌شاه» را برای خود حفظ کرد - باشد.

در دوران پادشاهی بهرام دوم، پسر و جانشین بهرام اول، اقوام گیل و دیلم از اطاعت حکومت مرکزی خارج شدند. آنها تحت رهبری شاهزاده‌ای ساسانی و مخالف حکومت به نام هرمزد، برادر بهرام دوم و فرمانروای خراسان، درآمدند. هرمزد هنگام درگیری بهرام در نبرد با روم، با استفاده از نیروی نظامی سکایی‌ها، کوشان‌ها و گیل‌ها در صدد برآمد تا در مشرق ایران دولتی مستقل تأسیس نماید. بنابراین، بهرام به سرعت به نبرد با روم پایان داد و به مقابله با برادر شتافت و موفق به سرکوب شورش گردید (کریستین‌سن، ۱۳۷۸: ۲۵۲). از

۱. به اعتقاد مجتبی مینوی، در اینکه آیا شخصی به نام گشنسب شاه و شاهزاده‌پدشخوارگر وجودی تاریخی داشته باشد، جای تردید وجود دارد (مینوی، ۱۳۵۴: ۳۶).

در زمان بهرام پنجم (بهرام گور)، دیلمیان در تلاشی ناموفق سعی در مخالفت با حکومت مرکزی داشتند، اما سرانجام مطیع پادشاه ساسانی شدند. در این زمان، یکی از بزرگان دیلم سپاه بزرگی فراهم نمود و به ری و نواحی اطراف آن حمله کرد. مرزبانان از عهده بیرون راندن او برنیامدند؛ بنابراین، باجی معین کردند تا به او بپردازند. زمانی که خبر این واقعه به بهرام رسید، بر او بسیار گران آمد. از این رو، به مقابله با دیلمیان رفت و خود فرماندهی جنگ را بر عهده گرفت. در این جنگ، دیلمیان شکست خوردند و فرمانده آنان به اسارت بهرام درآمد. بهرام به سپاهیان دیلمی امان داد و هیچ یک را نکشت. پس از این پیروزی، دیلمیان به بهرام پیوستند و مطیع او شدند. بهرام فرمانده دیلمیان را نیز از ویژگیان خود قرار داد. سپس، به دستور بهرام و به مناسبت این پیروزی، شهری به نام «فیروز بهرام» ساخته شد (ابن اثیر، ۱۳۸۴: ۲/ ۴۷۰-۴۷۱). اما بر اساس گزارش مؤلف *مجملة التوارخ و القصص*، بهرام به فرمانده دیلمیان خلعت داد و به ولایت خود بازگردانید (*مجملة التوارخ و القصص*: ۱۳۱۸: ۷۰-۷۱). بدون تردید سپاهیان گیل و دیلم جزء ماهرترین نظامیان ساسانیان بودند. دریایی نیز با استناد به نوشته‌های برجای مانده معتقد است؛ قبایل دیلمی و گیلانی نقش مهمی در ارتش ساسانی ایفا می‌کردند و این روند در عصر اسلامی نیز ادامه داشته است (دریایی، ۱۳۸۳: ۱۴۳).

۳. اقوام گیل و دیلم و نهضت مزدکیه

سرزمین گیل و دیلم به جهت برخورداری از موقعیت طبیعی مناسب، پس از اینکه مزدکیان تحت

این رو به نظر می‌رسد اقوام گیل و دیلم می‌بایست بار دیگر سر به فرمان حکومت مرکزی نهاده باشند. شورش‌ها و مخالفت‌ها در دوران شاپور دوم نیز ادامه داشت که به قتل‌عام دیلمیان منجر گردید. براساس گزارش مستوفی، زمانی که شاپور دوم به پادشاهی رسید، زمین قزوین را برای خود مبارک دانست و دستور داد تا شهری در آنجا بسازند. به هنگام ساخت شهر، دیلمیان به سپاه شاپور حمله می‌کردند و هرچه را که آنها در روز می‌ساختند، دیلمیان در شب خراب می‌کردند. شاپور که مشغول جنگ با اعراب بود، دیلمیان را با پرداخت مال تطمیع کرد. پس از ساخت شهر، گروهی از لشکریان شاپور برای دفع حمله‌های دیلمیان در آنجا مستقر شدند. شاپور پس از دفع اعراب، به جنگ دیلمیان تا کنار دریای کاسپین رفت و قتل‌عام بسیاری به راه انداخت و بر هیچ دیلمی رحم نکرد و هرچه را که دیلمیان از لشکر او برده بودند یا سوزاند و یا در زیر خاک مدفون کرد و از بردن آنها عار داشت (حمدا لله مستوفی، ۱۳۸۷: ۷۷۴). این امر خصومت میان دیلمیان و ساسانیان را پایدارتر کرد. با این وجود، به نظر می‌رسد با آنکه از اختلاف‌های سیاسی و نظامی شاپور دوم با دیلمیان و گیلکان مدت زمان زیادی سپری نشده بود، با توجه به حضور گیلانیان در جنگ ایران با روم در دوره شاپور دوم، از شدت تنش ساسانیان با این اقوام کاسته شده باشد (رجبی، ۱۳۸۰: ۱۶۵). نلدکه، بدون اشاره به این ماجرا نوشته است: «گیل‌ها بر شاپور دوم، پادشاه مقتدر ساسانی، پیروز شدند» (نلدکه، بی‌تا: ۷۳۲). شاید همین مسئله یکی از دلایل صلح شاپور دوم با گیل‌ها بوده است.

دارای نظامی طبقاتی نبودند. ریشه قیام مزدکیان تحت تأثیر شرایط اجتماعی این دوره و در حقیقت جریانی در برابر مقابله با رشد اشرافی‌گری در دوره ساسانیان بود.

قباد به منظور کاستن از قدرت روزافزون اشراف، به حمایت از مزدک برخاست. بی‌تردید، تمایل به بهبودی وضع عامه مردم نیز در همدلی قباد با اندیشه‌های مزدکی نقش داشته است. پیوستن قباد به مزدک، خشم روحانیون زرتشتی را برانگیخت و به برکناری قباد از سلطنت و زندانی شدنش و جانشینی برادرش جاماسب انجامید. پس از مدتی، قباد موفق به فرار شد و نزد هپتالیان پناه برد. قباد با کمک پادشاه هیاتله، تاج و تخت از دست‌رفته خود را پس گرفت و این بار، به منظور حفظ قدرت، از حمایت مزدک دست کشید و زمینه را برای اعدام او و پیروانش فراهم ساخت. در این راه، پسر و ولیعهدش خسروانوشیروان نقش مهمی داشت (دینوری، ۱۳۷۱: ۹۴-۹۵). بنابراین، می‌توان چنین نتیجه گرفت که قباد پس از دستیابی مجدد به قدرت، همچنان با مزدکیان همدلی داشته است، اما به دلیل حفظ تاج و تخت خود، از مزدک اعلام براهت نمود.

پس از آنکه خسروانوشیروان به پادشاهی رسید، مزدک و گروه زیادی از پیروانش را به قتل رساند. بنابراین، گروه زیادی از آنها به کاووس، برادر بزرگ‌تر انوشیروان، و حکمران طبرستان پناهنده شدند و با اجازه او به سرزمین دیلم رفتند و به ترویج آیین مزدکی در آن سامان پرداختند. در نتیجه، شمار زیادی از گیل‌ها و دیلمیان پیرو کیش مزدکی گردیدند و دیلم به پایگاهی برای حفظ و

فشار قتل و نابودی قرار گرفتند، به صورت پایگاه امنی برای فرار از دست ساسانیان درآمد. پس از اینکه قباد به پادشاهی رسید، ترکان به طبرستان و نواحی اطراف آن حمله کردند. قباد با مشورت موبدان، پسر بزرگ خود، کاووس را به فرمانروایی آن نواحی منصوب کرد. کاووس با کمک نیروهای دیلمی به سرکوب ترکان شتافت و آنها را از کشور بیرون راند (ابن‌اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱ / ۴۱، ۱۴۷). در این زمان، فردی به نام مزدک قیام کرد و پایه‌گذار کیشی نوین گردید. براساس گزارش‌های تاریخی موجود، مزدک فرزند بامدادان و از اهالی شوش، احتمالاً از موبدان زرتشتی بوده است. او در آموزه‌های خود از مانی‌باوری پیروی می‌کرد، اما در شعایر، دنباله‌روی آیین زرتشتی بود (نظام‌الملک، ۱۳۴۷: ۲۵۷؛ فرای، ۱۳۸۷: ۳ / ۲۴۸). با توجه به شرایط بحرانی جامعه عصر ساسانی، هم‌زمان با به قدرت رسیدن قباد، او توانست اندیشه خود را به سرعت میان مردم رواج دهد. به دنبال ظهور مزدک، قباد به حمایت از نهضت مزدکیه پرداخت. در این زمان، اختلافات میان پادشاه و اشراف از یک‌سو و اختلافات طبقاتی مردم از سوی دیگر، به نهایت رسیده بود و جمع این عوامل خروج مزدک را سبب گردید. موفقیت و دامنه وسیع و طول دوام مزدکیان نتیجه تغییرات اجتماعی عمیقی بود که در آن زمان در جامعه ایران به وقوع پیوسته بود (فشاهی، ۱۳۵۴: ۴۶). هرچند فشاهی این جریان را جنبشی طبقاتی می‌داند و معتقد است: نهضت مزدک بر ضد استقرار تابعیت فئودالی و بر ضد روابط برده‌داری شکل گرفت (فشاهی، ۱۳۵۴: ۴۶)، اما با توجه به ساختار جامعه ساسانی می‌توان به این نتیجه رسید که ساسانیان

سپاهی از اهالی طبرستان و دیلم به جنگ ترکان رفت و آنان را از کشور بیرون راند و آنگاه به دعوی حکومت برخاست. مزدکیان و دیلمیان بر آن بودند تا با حمایت از کاووس و رساندن او به مقام پادشاهی ایران، انتقام خود را از انوشیروان بازستانند. از این رو، کاووس سپاهی متشکل از اقوام دیلمی و اهالی طبرستان فراهم آورد و به تیسفون حمله کرد، اما در مصاف با برادر شکست خورد و به دستور او کشته شد (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱/ ۱۴۸-۱۵۰).

۴. نقش و کارکرد اقوام گیل و دیلم در تصرف

یمن

در اواخر عصر ساسانی، یمن تبدیل به مسئله‌ای جهانی برای دو قدرت بزرگ ایران و روم شده بود؛ در نتیجه تسلط بر یمن به معنای در اختیار گرفتن تجارت اقیانوس هند و آبراهه عدن به شمار می‌رفت که در آن زمان نقش مؤثری در تحولات تجارت جهانی داشت. از این رو، رقابت بر سر یمن موجب شد تا رومی‌ها از طریق حکومت‌های اقماری خود نفوذ خود را بر اقیانوس هند از طریق یمن گسترش دهند. در این زمان، تمایل بی‌زانس جهت بسط کیش مسیحیت یکی از عوامل مهم تنش‌آمیز روابط ایران و روم بود و این مسئله نیز در موضوع یمن چهره خود را آشکار کرد (دریایی، ۱۳۸۳: ۳۰۲).

در زمان فرمانروایی انوشیروان، حاکم حبشه، آخوم، بر یمن تاخت و آن کشور را در سال ۵۲۵ تصرف نمود و پادشاهی مسیحی در این کشور بنیان نهاد. سیف‌بن‌ذی‌یزن، پادشاه یمن، به دربار ایران

گسترش آیین جدید و پناهگاهی برای مخالفان حکومت تبدیل شد. مسلک مزدک یا مزدکی که به نام زنش خرمه که پس از اعدام شوهر خود به تبلیغ پرداخت، خرمیه نامیده می‌شد، در ناحیه دیلم با تغییراتی روبه‌رو گردید^۱ (ابن ندیم، ۱۳۶۴: ۲۳۴-۲۳۶). انوشیروان که به پاکسازی دستاوردهای نهضت مزدکیه مشغول بود، پس از آگاهی از این موضوع، از جانب اقوام گیل و دیلم احساس خطر کرد. بنابراین، به سرزمین دیلم لشکر کشید و به قتل عام گسترده اهالی پرداخت. این کشتار به گونه‌ای بود که شمار زیادی از مردم، توبه‌کنان نزد او رفتند و طلب بخشش نمودند و به دین زرتشتی گرویدند (فردوسی، ۱۳۸۴: ۲/ ۱۴۵۵؛ پطروشفسکی، ۱۳۶۳: ۱۷۲؛ پناهی، ۱۳۹۲: ۲۵-۳۵)؛ بدین گونه، در زمان فرمانروایی انوشیروان، سرزمین دیلم زیر نفوذ حکومت مرکزی قرار گرفت. بر اساس اصلاحات اداری و نظامی خسرو انوشیروان، مقام ایران سپاهبذ ملغی شد و چهار سپاهبذ به ریاست دایمی سپاه منصوب شدند. سرزمین دیلم در حوزه قلمرو اسپهبد آذربایجان قرار گرفت (کریستن‌سن، ۱۳۸۷: ۳۹۸؛ طبری، ۱۳۶۲: ۲/ ۶۴۶).

پس از واقعه شورش گیل‌ها و دیلمیان، انوشیروان در دفع ترکان که بار دیگر به کشور هجوم آورده بودند، از کاووس درخواست کمک کرد. کاووس پیش‌دستی کرد و خود در رأس

۱. تفکرات این گروه بعدها در آیین‌های دیگر نظیر برخی فرقه‌های تشیع راه یافت (نویختی، ۱۳۸۱: ۴۶-۴۵) غلامحسین صدیقی نیز در تحقیق جنبش‌های دینی ایرانی نیز گزارش مفصلی از منابع تاریخی درباره آیین خرمدینان و ریشه‌های آن در عصر باستان در کتاب خود آورده است (صدیقی، ۱۳۷۲: ۲۳۲-۲۳۳).

آمد و از انوشیروان درخواست کمک کرد، اما وی نخست از این کار سر باز زد. دریایی معتقد است انوشیروان مرحله نخست بنا بر دو دلیل خواهان مداخله در یمن نبود. نخست فاصله زیاد یمن از ایران و دوم، فقیر بودن این منطقه که در صورت تصرف آن عایدی زیادی برای ایران به همراه نداشت (همان: ۳۰۳). سرانجام انوشیروان به صلاح - دید موبد موبدان، سپاهی هزار نفره از زندانیان ترتیب داد و همراه گروهی از ترکان و دیلمیان^۱ به سرداری «وهرز دیلمی^۲» همراه سیف عازم یمن نمود. وهرز، یمن را در سال ۵۷۵ م گشود و آن سرزمین را ضمیمه شاهنشاهی ساسانی نمود (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۹۹؛ طبری، ۱۳۶۲: ۱/۲: ۶۵۰؛ رجبی، ۱۳۸۰: ۳۰۲). ابن مسکویه در گزارش کوتاهی به این فتح اشاره کرده است. وی می‌نویسد:

انوشیروان ساسانی آنگاه به تیسپون بازگشت و سپاهی از مردم دیلم به حبشه فرستاد که مسروق حبشی را در یمن بکشند (ابن مسکویه، ۱۳۶۹: ۱/۱)

۱. در این باره، میان منابع تاریخی وحدت نظر وجود ندارد. بر اساس گزارش دینوری، انوشیروان پسر خود هرمزد را به مقابله با خاقان ترک فرستاد. زمانی که خاقان از آمدن او با خبر شد، سرزمین‌هایی را که تصرف کرده بود، تخلیه کرد و به کشور خود بازگشت (دینوری، ۱۳۷۱: ۹۷). طبری می‌نویسد: خاقان ترک به دلیل استواری مرزها، از وارد شدن به خاک ایران ناامید شد و به کشور خود بازگشت (طبری، ۱۳۶۲: ۱/۲: ۶۴۸). بر اساس گزارش ابن‌اثیر، انوشیروان با گروه اندکی از سپاهیان به جنگ ترکان رفت و آن‌ها را شکست داد (ابن‌اثیر، ۱۳۸۴: ۲/۵۰۸).

۲. وهرز پادشاه دیلم که نام اصلی وی، «خرزاد بن نرسی بن جاماسب» بود، اما با نام «وهریج (به عربی: وهرز) خود را ظاهر می‌ساخت که در واقع لقب سرداری بود. وهرز و سپاهیان دیلمی با زنان دیلمی ازدواج کردند و بعدها مسلمانان نوادگان آنها را که در آن سرزمین زندگی می‌کردند «ابنا» یا پسران فاتح خواندند (ایمانپور - مهرابی، ۱۳۹۴: ۲۱).

(۱۷۳).

گزارش ابن مسکویه نسبت به سایر گزارش‌ها درباره فتح یمن متفاوت به نظر می‌رسد و مورخ به همین مطلب کوتاه بسنده کرده است.

پس از فتح یمن به دست سپاهیان ایرانی، انوشیروان سیف‌بن‌ذی‌یزن را به پادشاهی یمن برمی‌گزیند. به این ترتیب از آن پس یمن تحت فرمانروایی ایران قرار گرفت و سیف‌بن‌ذی‌یزن نیز خراج به دربار ایران ارسال کرد، اما چندی نگذشت که به دست چند تن از حبشیان که در خدمت او مانده بودند، کشته می‌شود. پس از کشته شدن سیف‌بن‌ذی‌یزن و آگاهی یافتن انوشیروان از این ماجرا، وی بار دیگر سپاهی را به رهبری وهرز به سوی یمن روانه کرد تا به قتل و غارت حبشیان بپردازد. اما این بار فرمانروایی ایرانیان بر یمن با خشونت و سختی بیشتری همراه بود. در نتیجه شکست سنگینی متحمل حبشیان شد؛ به طوری که به خواسته انوشیروان «به یمن اندر از حبشه کس نماند». پس از این ماجرا، سپهبد وهرز به مرزبانی یمن انتخاب گشت و این سرزمین تحت فرمانروایی ایرانیان درآمد و خراج آن به درگاه خسرو انوشیروان گسیل شد. با مرگ انوشیروان، وهرز همچنان بر یمن فرمان می‌راند تا اینکه هرمز، پسر انوشیروان، او را برکنار کرد (زرین‌کوب، ۱۳۳۲: ۲۱۶-۲۱۸).

۵. نقش اقوام گیل و دیلم در شورش بهرام

چوبین و ویستهم

با آنکه دیلمیان همواره به عنوان متحدان قدرتمند شاهنشاه ساسانی به شمار می‌رفتند، اما در دوره‌هایی از تاریخ سیاسی ساسانیان، با برخی از

اجازه خواستند که با آنان سکونت کنند و اجازه دادند و میان خود عهدنامه‌ای نوشتند که هیچ‌یک به دیگری آزار نرساند و در کمال امان همان‌جا اقامت کردند و به پیشه‌وری و کشاورزی پرداختند و دهکده‌هایی برای خود ساختند و در همه کارها با مردم دیلم هماهنگ و متحد بودند (دینوری، ۱۳۷۱: ۱۳۰).

در ادامه گزارش دینوری، شورش ویستهم علیه خسرو پرویز نیز با مناطق گیلان و دیلمان مرتبط شده است. پورشریعتی براساس گزارش سبئوس می‌نویسد: از جمله حامیان قدرتمند ویستهم، نیروهای متحد گیلان و طبرستان بودند که نقشی فعال در قیام وی داشتند (پورشریعتی، ۱۳۹۶: ۱۵۶). بعدها پس از شکست و کشته شدن ویستهم، متحدان گیلک وی برای انتقام خون رهبر خود توانستند در نبردی خونین، سمیات را که نقش مهمی در ناکامی ویستهم داشت، به سختی متحمل شکست کنند (همان: ۱۵۷).

خسرو پرویز مدت ده سال با ویستهم و وندویه (دایی‌های خود و قاتلان پدرش هرمزد چهارم) با مدارا رفتار کرد، اما هدفی جز خون‌خواهی از قاتلان پدر نداشت. بنابراین، وندویه را به بهانه‌ای به قتل رساند؛ آنگاه، ویستهم را نزد خود فرخواند. ویستهم از جانب خسرو پرویز حکومت خراسان را عهده‌دار بود. او در میان راه از ماجرای کشته شدن برادرش آگاه شد؛ از این رو، به دیلم نزد یاران بهرام پناه برد و به صلاح دید آنها با کردیه ازدواج و دعوی پادشاهی کرد. به عقیده برخی از پژوهشگران، ویستهم چاره‌ای جز پناه بردن به دیلم نداشت (اکبری، ۱۳۸۲: ۱۵۸).

مدعیان قدرت نیز همراه می‌شدند. یکی از مهم‌ترین مشارکت‌های سیاسی آنان در برابر ساسانیان، نقش‌آفرینی‌شان در شورش بهرام چوبین بود.

با شورش بهرام چوبین^۱، دیلم‌کانون این شورش بزرگ گردید. دینوری در ارتباط با سپاهیان بهرام که به همراه «کردیه» خواهر بهرام، پس از کشته شدن او در ترکستان رهسپار ایران گردیدند، نوشته است:

یاران بهرام با یکدیگر مشورت کردند و گفتند برای ما نزد این قوم خیر و آسایشی نخواهد بود و رأی درست بیرون رفتن از سرزمین ایشان است که مردمی پیمان‌شکن و ناسپاسند و کوچ کردن به سرزمین دیلم بهتر است که به سرزمین خود ما نزدیک‌تر و برای خون‌خواهی از پادشاهانی که ما را آواره کردند، مناسب‌تر است (دینوری، ۱۳۷۱: ۱۳۰).

دینوری درباره چگونگی اقامت گروه شورشی بهرام در دیلم می‌نویسد:

... سرزمین مازندران را هم پیمودند و از کرانه دریا به سوی دیلم رفتند و از مردم آن سرزمین

۱. در سال ۵۹۰ م، بهرام چوبین سردار سپاه ساسانی علیه پادشاه وقت، هرمزد چهارم، سر به شورش برداشت. هرمز توسط دو تن از اشراف به‌نام‌های ویستهم (بسطام) و وندویه که دایی‌های خسرو پرویز بودند، به قتل رسید. این دو برادر پس از مرگ هرمزد، پسرش خسرو پرویز را به پادشاهی برداشتند. خسرو پرویز پس از رسیدن به قدرت به جنگ بهرام رفت، اما شکست خورد و به روم گریخت. بهرام در تیسفون قدرت را به دست گرفت و تاج پادشاهی را با دست خود بر سر نهاد. پس از مدتی، خسرو پرویز به کمک دولت روم، بهرام را شکست داد و تاج و تخت ساسانی را پس گرفت. بهرام پس از این شکست، نزد خاقان ترک پناه برد، اما در آنجا بر اثر توطئه و تحریک خسرو پرویز کشته شد (کریستن‌سن، ۱۳۸۷: ۴۵۷-۴۶۰).

نقش مهم اقوام گیل و دیلم را در حمایت و پشتیبانی از مخالفان داخلی سلسله ساسانیان دریافت. هرچند بر اساس گزارش دینوری، خسرو پرویز در قزوین پادگانی برای جلوگیری از نفوذ دیلمیان به کشور ایجاد نمود، اما این امر مانع از حضور آنها در سپاه شاهنشاه نگردید. خسرو پرویز که افسانه شجاعت و جنگاوری دیلمیان را شنیده و به چشم خود نیز دیده بود، چهارهزار نفر از جنگجویان دیلمی را وارد گارد ویژه خود کرد. این گروه به همراه رستم، پسر فرخ‌زاد، در جنگ قادسیه شرکت کردند و البته پس از کشته شدن او، سروری اعراب را پذیرفتند (بلاذری، ۱۳۶۴: ۴۱). نظامی در کتاب خسرو و شیرین در باب «مجلس آراستن خسرو در شکارگاه» به دیلمیان حاضر در گارد خسرو پرویز اشاره کرده است:

ز هر سو دیلمی گردن به عیوق

فروهشته گله^۱ چون جعد منجوق

(نظامی، ۱۳۸۰: ۳۳۱)

دیلم و سرزمین آنان نه تنها برای اعراب، بلکه برای ساسانیان نیز رعب‌انگیز بوده است؛ به گونه‌ای که ساسانیان همواره نیرویی از اسواران برای مقابله با دیلمیان در شهر قزوین برای دفاع از این شهر و مقابله با آنان آماده داشتند؛ بلاذری در این باره می‌نویسد:

... در فتح قزوین و زنجان در این شهر بین قزوین و دیلم، اهل فارس همچنان جنگجویانی را از اسواران نگه می‌دارند که از آن حفاظت می‌کنند.

در نتیجه تأمین منافع سیاسی اشراف دیلم توسط ویستهم، آنها با او بیعت کردند و مردم گیلان، ببر و طیلسان (تالش) به او پیوستند. سرانجام، ویستهم با تدبیر خسرو پرویز و به‌دست همسر خود (کردیه) کشته شد و یارانش به دیلم بازگشتند. آنگاه، خسرو پرویز یکی از فرماندهان خود به‌نام شاپور ابرکان را مأمور نمود تا با ده هزار سوار به قزوین رفته و در آنجا پادگانی بسازند تا از ورود دیلمیان به کشور جلوگیری نمایند (همان: ۱۳۱-۱۳۵). کولسنیکف معتقد است بسیاری از نیروهای طرفدار ویستهم ناراضیانی بودند که تحت فشارهای سیاسی و اقتصادی گرد وی جمع شده بودند (کولسنیکف، ۱۳۵۵: ۱۶۶).

باید گفت که مقصود دینوری از جمله «و یارانش به دیلم بازگشتند»، همان نیروهای گیل و دیلم و تالش بودند که به ویستهم پیوسته بودند. گیل‌ها و دیلمیان همانند گذشته از فرصت پیش آمده، علیه پادشاه ساسانی استفاده نمودند و به حمایت از مخالفان داخلی ساسانیان پرداختند. البته باید به این نکته نیز اشاره شود که یکی از دلایل حضور دیلمیان در سپاه مخالفان حکومت مرکزی در هر دوره‌ای - به‌جز نظامیان سازماندهی شده تحت امر حکام محلی - علاوه بر علاقه به حفظ استقلال سرزمین، دریافت دستمزد و مواجب بوده است. سایر سپاهیان که از زمان مرگ بهرام چوبین به همراه کردیه به دیلم رفته بودند، می‌باید که به تبعیت از کردیه بار دیگر به سپاه ساسانیان پیوسته بوده باشند.

اگرچه از این ماجرا تنها در اخبار الطوال یاد شده است، در صورت پذیرفتن روایت دینوری می‌توان

۲. گله به ضم اول کاکل است. یعنی دیلم گیسوی خود را چون زلف منجوق فروهشته بود (نظامی، ۱۳۸۰: ۳۳۱).

رسیدند. فیروز فرد باکفایتی بود. او به توسعه قلمرو خود پرداخت و دامنه فتوحاتش را تا مرزهای گیلان رساند. پس از سال‌ها جنگ و خونریزی، سرانجام امرا و بزرگان گیلان به فرمان او گردن نهادند. سپس، با دختر یکی از خاندان‌های بزرگ گیلان ازدواج کرد. ثمره این ازدواج، پسری به نام گیلان‌شاه بود. فرزند گیلان‌شاه، گیل‌گیلان‌شاه پادشاهی بزرگ گردید که علاوه بر فرمانروایی بر گیلان و دیلمان، سودای تصرف طبرستان را نیز در سر می‌پروراند. از این‌رو، زمانی که از اخترشناسان شنید بر طبرستان دست خواهد یافت، نایبی برای خود در گیلان منصوب کرد و به قصد تحقیق در احوال ملوک طبرستان، پیاده به آنجا رفت و چون اسباب سفر را بار دو رأس گاو گیلی کرده بود، به «گاو‌باره» معروف شد. نماینده یزدگرد و حاکم طبرستان در این زمان، آذرولاش بود. گیل‌گیلان‌شاه به دربار او رفت و در جنگ‌ها به‌ویژه در جنگ با ترکان مجاهدت‌های فراوانی از خود نشان داد. پس از مدتی، به بهانه رسیدگی به امور خانواده خود، از آذرولاش اجازه گرفت تا موقتاً به گیلان برود. پس از بازگشت به گیلان، لشکری هزار نفره از گیل و دیلم ترتیب داد و عزم تسخیر طبرستان نمود. آذرولاش پس از آگاهی از تصمیم گاو‌باره، پیکری نزد یزدگرد فرستاد و او را از ماجرا مطلع کرد (آنهایم، ۱۳۶۹: ۱۸۰). یزدگرد از آذرولاش خواست تا درباره این فرد و نسبش تحقیق کند. چون مشخص شد که از نسل جاماسب ساسانی است، یزدگرد به آذرولاش دستور داد تا حکومت طبرستان را به او واگذارد. گاو‌باره که به مقصود خود دست یافته بود، هدایای فراوانی برای یزدگرد فرستاد و

اگر قزوینیان با دیلمیان در صلح نباشند این اسواران به دفع ایشان اقدام کنند ... (بلاذری، ۱۳۶۴: ۴۵۱).

۶. تاثیر اقوام گیل و دیلم در روی کار آمدن خاندان گیلان‌شاه

شکل‌گیری خاندان گیلان‌شاه در گیلان، ریشه در نفوذ اشرافیت ساسانی در گیلان و دیلمان داشت؛ تا جایی که به شکل‌گیری حکومتی محلی در این منطقه از ایران در اواخر حکومت ساسانیان منجر گردید. پس از روی کار آمدن یزدگرد سوم و به دلیل ضعف و سستی دولت ساسانیان، خاندان «گیلان‌شاه» در گیلان قدرت را به دست گرفت. تبار و نسب این دودمان به جاماسب برادر قباد ساسانی می‌رسد. مهم‌ترین پادشاه این خاندان «گیل‌گیلان‌شاه» معروف به «گاو‌باره» و بانی سلسله «گاو‌بارگان» در گیلان بود.

پس از برکناری قباد از سلطنت، برادرش جاماسب به پادشاهی برگزیده شد، اما مدتی بعد، قباد با کمک پادشاه هیاطله در صدد بازپس‌گیری تاج و تخت برآمد. جاماسب بدون جنگ و خونریزی، سلطنت را به برادر بازگرداند و به ارمنستان رفت. سپس، دربند و نواحی کاسپین و سقلاط را به تصرف خود درآورد و در آن حدود به فرمانروایی پرداخت. یکی از دلایل کامیابی‌های قباد در سرزمین گیل و دیلم، انبوه طرفداران مزدک در این پهنه بوده است که به جهت تمایلات قباد به وی پیوستند؛ هرچند سودی از این اتحاد نصیب دیلمیان نشد. پس از مرگ جاماسب، فرزندش نرسی و پس از او، پسرش فیروز به پادشاهی

لقب «گیل‌گیلان فرشواذگرشاه» را دریافت نمود. تختگاه او گیلان (فومن) بود، اما در طبرستان به فرمانروایی پرداخت (ابن‌اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱۵۳-۱۵۴). بدین ترتیب، گیل‌گیلان‌شاه با بهره‌گیری از نیروی نظامی گیل‌ها و دیلمیان، سلسله گاوبارگان را بنیان نهاد؛ سلسله‌ای که توانست پایگاه نیرومندی برای حراست از مرزهای شمالی ایران در برابر تهاجم‌های اعراب به وجود آورد.

۷. نتیجه

با توجه به مطالعه انجام شده درباره مناسبات اقوام گیل و دیلم با ساسانیان، با رویکرد نقش سیاسی و نظامی آنان در شاهنشاهی ساسانیان، می‌توان نتیجه گرفت که مناسبات این اقوام با ساسانیان در درجه نخست بر پایه منافع مشترک بوده است. ساسانیان بیش از دیلمیان در نتیجه این همکاری سود عایدشان شد؛ زیرا آنان از نیروی رزمی و جنگی دیلمیان جهت غلبه بر دشمنان‌شان نظیر رومی‌ها بهره جستند و از سوی دیگر، دیلمیان نیز در نتیجه مشارکت در اهداف سیاسی و نظامی ساسانیان برای مدتی تصرف سرزمین گیل و دیلم توسط ساسانیان را به تأخیر انداختند و در ادامه نیز پس از فتح گیلان به دست ساسانیان هرچند حکومتی وابسته به ساسانیان در این پهنه ایجاد کردند، اما این دودمان حکومت ریشه در اقوام گیل و دیلم داشتند. در دوره ساسانیان، اشرافیت ساسانی در سرزمین دیلم نفوذ یافت و استقلال آنان به خطر افتاد؛ از این رو، شاهد شورش‌هایی از جانب اقوام مزبور برای دستیابی به استقلال علیه حکومت مرکزی می‌باشیم. آنان هرگاه فرصت می‌یافتند علیه

پادشاهان ساسانی دست به شورش می‌زدند و یا از مخالفان داخلی آنها حمایت و پشتیبانی می‌کردند. با این وجود، هرگاه کشور با خطر تهاجم خارجی روبه‌رو می‌گردید، به‌طور داوطلبانه در سپاه پادشاهان ساسانی حضور می‌یافتند. با ظهور نهضت مزدکیه، اقوام گیل و دیلم به نهضت مذکور پیوستند که نتیجه آن سرکوب خونین آنان توسط خسروانوشیروان و گسترش آیین زرتشت در آن سامان بود. پس از آن، در واقعه تصرف یمن در سپاه ساسانیان حضور یافتند. آنان همچنین به حمایت از سپاهیان شکست خورده بهرام چوبین پرداختند و در شورش ویستهم در برابر خسرو پرویز رکن اصلی سپاه او را تشکیل دادند. گیل‌گیلان‌شاه از نوادگان ساسانیان - که اجداد او در زمان قباد ساسانی به سرزمین دیلم وارد شده بودند - با کمک اقوام مزبور توانست سلسله گاوبارگان را در گیلان، دیلمان و طبرستان بنیان دهد. سلسله‌ای که در برابر تاخت و تازهای اعراب به شمال ایران به‌سختی ایستادگی کرد و برای مدتی طولانی توانست میراث‌دار فرهنگ ایرانی در شمال ایران باشد. علاوه بر کمیت و کیفیت رفتارهای سیاسی و نظامی اقوام گیل و دیلم با ساسانیان، جغرافیای طبیعی گیلان نیز یکی از مؤلفه‌های مؤثر و عوامل قدرت دیلمیان در روابط با ساسانیان بود. از سوی دیگر، دولت ساسانی با توجه به برخورداری دیلمیان از این موقعیت استراتژیکی که موجبات قدرت‌شان را فراهم می‌کرد، سعی داشتند تا با توجه به تمهیدات لازم نظر دیلمیان را به سوی خود جلب کنند. گزارش‌های تنسر و استفاده از ابزارهای مسالمت‌جویانه ساسانیان در برابر

حکومت‌های محلی گیلان و طبرستان نشان می‌دهد دیلمیان علاوه بر برخورداری از نیروی جنگی، از این موقعیت خود جهت مناسبات خود سود می‌جستند. به جرأت می‌توان گفت جغرافیای طبیعی شمال ایران، به‌ویژه گیلان، به عنوان یکی از ابزارهای کارآمد مردم این سرزمین در برابر دشمنان و حکومت‌های مرکزی ایران به شمار می‌رفت.

منابع

آلتهایم، فرانتس (۱۳۶۹). *کمک‌های اقتصادی در عصر باستان*. ترجمه امیر هوشنگ امینی. تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.

ابن اثیر، عزالدین (۱۳۸۴). *تاریخ کامل*. ترجمه حمیدرضا آزریر. تهران: اساطیر.

ابن اسفندیار، بهاءالدین محمد بن حسن (۱۳۶۶). *تاریخ طبرستان*. تصحیح عباس اقبال. تهران، کلاله خاور.

ابن ندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۶۴). *الفهرست ترجمه و تصحیح رضا تجدد*. تهران: دنیای کتاب.

اکبری، امیر (۱۳۸۲). *تاریخ اجتماعی ایران در عصر ساسانیان*، مشهد، انتشارات دانشگاه آزاد بجنورد و نشر محقق.

اکبری، امیر (۱۳۸۷). «کعبه زرتشت و اهمیت تاریخی کتیبه شاپور اول ساسانی». *پژوهشنامه تاریخ*. س ۳، ش ۱۱، ص ۲۹-۷۰.

ایمانپور، محمدتقی؛ مهربانی، طهمورث (۱۳۹۴). «نقش دیلمیان در فروپاشی دولت ساسانی». *پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران*. س ۴، ش ۱، پیاپی ۷، ص ۱۶-۲۶.

بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۶۴). *فتوح البلدان* (بخش مربوط به ایران). ترجمه آذرتاش آذرنوش. تصحیح محمد فرزاد. تهران: سروش.

بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد (۱۳۸۹). *تاریخ بلعمی* (ترجمه تاریخ طبری). ترجمه محمد روشن. چاپ

سوم. تهران: سروش.
بوسه، هربرت (۱۳۷۹). *تاریخ ایران کمبریج (از ظهور اسلام تا آمدن سلجوقیان)*. گردآورنده رن. فرای. ترجمه حسن انوشه. چاپ سوم. تهران: امیرکبیر.
پطروشفسکی، ایلیا پولیچ (۱۳۶۳). *اسلام در ایران*. ترجمه کریم کشاورز. چاپ هفتم. تهران: پیام.
پناهی، عباس (۱۳۹۲). *سیر تاریخی دین و مذهب در گیلان*. رشت: فرهنگ ایلیا.

پناهی، عباس (۱۳۸۹). *دیلم خاصه*. قم: انتشارات آیین احمد.

پورشریعتی، پروانه (۱۳۹۶). *زوال و فروپاشی ساسانیان*. ترجمه خشایار بهاری. تهران: فرزادروز.

پیرنیا، مشیرالدوله (۱۳۸۷). *تاریخ ایران از مادها تا انقراض قاجاریه*. چاپ سوم. تهران: سمیر.

پیگولوسکایا، ن. (۱۳۷۷). *شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان*. ترجمه عنایت‌الله رضا. تهران: علمی و فرهنگی.

ثعالبی، عبدالملک بن محمد بن اسماعیل (۱۳۶۸). *تاریخ ثعالبی (غرر اخبار ملوک و الفرس و سیرهم)*. ترجمه محمد فضائی. تهران: نقره.

حوچکو، الکساندر (۱۳۸۸). *سرزمین گیلان*. ترجمه سیروس سهامی. چاپ دوم. رشت: فرهنگ ایلیا.

دریایی، تورج (۱۳۸۳). *شاهنشاهی ساسانی*. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: ققنوس.

دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود (۱۳۷۱). *اخبار الطوال*. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. چاپ چهارم. تهران: نشر نی.

رجبی، پرویز (۱۳۸۰). *هزاره‌های گمشده*. تهران: توس.
زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۳۲). «فرمانروایی ایرانیان بر یمن (۳)». *مجله مهر*. س ۹، ش ۴، ص ۲۱۴-۲۱۸.

صدیقی، غلامحسین (۱۳۷۲). *جنبش‌های دینی ایرانی در قرون دوم و سوم هجری*. تهران: پازنگ.

طبری، محمدبن جریر (۱۳۶۲). *تاریخ طبری* (تاریخ

- الرسول و الملوك)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، تهران، اساطیر.
- فرای، ر.ن. (۱۳۸۷)، *تاریخ ایران کمبریج (از سلوکیان تا فرویاشی دولت ساسانیان)*. گردآورنده احسان یارشاطر. ترجمه حسن انوشه، چاپ پنجم. تهران: امیرکبیر.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۴). *شاهنامه*. چاپ دوم. تهران: هرمس.
- فشاهی، محمدرضا (۱۳۵۴). *تحولات فکری و اجتماعی در جامعه فئودالی ایران*. چاپ دوم. تهران: گوتنبرگ.
- کارنامه اردشیر بابکان (۱۳۶۹). ترجمه قاسم هاشمی‌نژاد. تهران: مرکز.
- کریستین سن، آرتور (۱۳۸۷). *ایران در زمان ساسانیان*. ترجمه رشید یاسمی. تهران: زرین.
- کولسنیکف، آ. ای (۱۳۵۵). *ایران در آستانه یورش تازیان*. ترجمه محمدرفیع یحیایی. تهران: آگاه.
- مجملة التواریخ و القصص (۱۳۱۸). تصحیح ملک‌الشعراى بهار. تهران: کلاله خاور.
- حمدالله مستوفی (۱۳۸۷). *تاریخ گزیده*. تصحیح عبدالحسین نوایی. چاپ پنجم. تهران: امیرکبیر.
- مسکویه، ابوعلی راضی (۱۳۶۹). *تجارب‌الامم*. ترجمه ابوالقاسم امامی. تهران: سروش.
- نامه تنسر (۱۳۵۴). تصحیح مجتبی مینوی. تعلیقات مجتبی مینوی و محمداسماعیل رضوانی. چاپ دوم. تهران: خوارزمی.
- نظام‌الملک، ابوعلی حسن طوسی (۱۳۴۷). *سیرالملوک (سیاست‌نامه)*. به اهتمام هیوبرت دارک. چاپ دوم. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- نظامی گنجوی، جمال‌الدین ابومحمد الیاس بن یوسف بن زکی (۱۳۸۰). *خسرو و شیرین*. با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی. تهران: ایران سخن.
- نفیسی، سعید (۱۳۸۳). *تاریخ تمدن ایران ساسانی*. به اهتمام عبدالکریم جریزه‌دار. تهران: اساطیر.
- نلدکه، تئودور (بی‌تا). *تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان*. ترجمه عباس زریاب. تهران: انجمن آثار ملی.
- نوبختی، حسن بن موسی (۱۳۸۱). *فرق‌الشیعه*. ترجمه محمدجواد مشکور. تهران: علمی و فرهنگی.